

ریشه فراملی چند قانون اساسی^۱

ریموند گوا^۲

ترجمه از بیژن عباسی^۳

چکیده

حقوق عمومی به قانون اساسی به عنوان یک وجود حاکم^۴ [(برتر)] می نگرد، حقوق اساسی آن را به منزله نماد حاکمیت ملی (داخلی) انگاشته و حقوق بین الملل از آن بعنوان حاکمیت بین المللی (خارجی) یاد می کند. بنابراین حقوق بین الملل، صلاحیت تصویب قانون اساسی را انحصاراً جزء صلاحیت های ملی دانسته و از آن در برابر مداخلات دیگر دولتها یا سازمانهای بین المللی، پشتیبانی می کند (بند هفت ماده دو منشور ملل متحد). اما قوانین اساسی می توانند رعایت برخی هنجارها و قواعد بین مللی را بپذیرند و حقوق بین ملل آنها را پیش بینی کند. با وجود اینکه حقوق عمومی، قوه مؤسس را به دولت حاکم وا می گذارد، حقوق بین الملل، میان قوانین اساسی اعطا شده توسط پادشاه و قوانین اساسی مصوب مردم یا نمایندگانشان، تمایز قائل می شود. همچنین حقوق بین الملل از قوانین اساسی اعطایی توسط یک یا چند دولت یا حتی یک سازمان بین مللی به یک دولت جدید و قوانین اساسی منتج از توافق چندین دولت جهت اتحاد خبر می دهد.

کلید واژه ها: قانون اساسی، حقوق بین الملل، دولتها.

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۲/۱۲/۱۰

^۱ تاریخ دریافت: ۱۳۸۲/۷/۶

^۲ نوشته حاضر ترجمه مقاله ذیل است:

GOY, Raymond ; « Sur l'origine extranationale de certaines constitutions », in *Mélanges de droit constitutionnel offert à Patrice GELARD*, Paris, Montchrestien, 1999, p. 37-43.

^۳ Raymond GOY

ریموند گوا^۴ استاد حقوق عمومی دانشگاه روآن Rouen فرانسه می باشد.

^۴ دانشجوی دکترای حقوق عمومی دانشگاه نانت-فرانسه

^۵ Un caractère souveraine

مقدمه

در چنین جستاری کوتاه، ما فقط به گونه شناسی چند مداخله مهم خارجی در زمینه قانون اساسی می پردازیم. نخست، باید گفت این مداخلات باید برابر و مطابق با حقوق بین الملل بوده و آزادی دولت ذینفع را نیز محترم بشمارد.

اعطای قانون اساسی (L'octroi) به یک دولت و یا واگذاری آن به یک دولت جدید، به آنها یک آزادی عمل وسیع در خصوص جانشینی دولتها خواهد داد. در پیمان یا معاهده (le pacte) نیز باید رضایت همه دولت ها یا طرفین در این باره فراهم گردد.

بعلاوه، مداخلات خارجی، گاه منجر به تصویب یک قانون اساسی شده یا دست کم فرایند و مراحل تصویب آن یا لزوما مفاد آنرا تعیین می کنند و گاهی ترسیم کننده اصول کلی همانند مردم سالاری، حقوق بشر یا تعهدات بین المللی هستند مانند اصل بیطرفی پیش بینی شده توسط یادداشت سیاسی اتریش ودول متفق^۶ (le mémorandum austro_ soviétique) مصوب ۱۵ آوریل ۱۹۵۵ که در متن بازنگری قانون اساسی مصوب ۲۵ اکتبر ۱۹۵۵ اتریش گنجانده شد یا حق دخالت آمریکا پیش بینی شده در تصمیم سال ۱۸۹۸ کنگره امریکا که موجب اصلاح سال ۱۹۰۱ قانون اساسی کوبا مصوب ۲۱ فوریه ۱۹۰۱ گردید.^۸ بنابراین حقوق اساسی بدین ترتیب، مبادرت به پذیرش هنجارهای بین مللی می نماید.

در نهایت، مداخلات بیگانه می تواند به دنبال تصویب یک قانون اساسی باشد مانند معاهده لندن مصوب ۱۸۳۹ به دنبال تصویب قانون اساسی بلژیک در سال ۱۸۳۱ یا معاهده سال ۱۹۵۰ پس از تصویب قانون اساسی سار (Sarre) در سال ۱۹۴۷ که در این مقال بدان نمی پردازیم.

^۶ گفتنی است به موجب این معاهده، اتریش پس از ده سال اشغال به عنوان دولت بیطرف شناخته شد (ب.ع).

^۷ Ch. ROUSSEAU, Droit international public, t.2, § 149 ; L. CAVARE, Droit international public, 3^{éd.}, t.1, P.465 ; GUGGENHEIM, Droit international public, t.1^{er}, P.274

^۸ Ch. ROUSSEAU, t.4, §67, P.83

اسناد بین المللی را می بینیم که بانی تصویب یک قانون اساسی نیستند بلکه قوانین اساسی آینده را مقید و آزادی عمل آنها را محدود می کنند مانند منشور ملل متحد یا اساسنامه شورای اروپا و یا همچنین معاهده امریکای مرکزی مصوب ۷ ژانویه ۱۹۲۳ در باره انتخاب مجدد روسای کشور به نام دکترین توبار (Tobar). این اسناد سبب بروز مسایل مختلفی می شوند.^۹

همچنین یک پیمان اتحاد یا اعطاء می تواند منشاء بروز یک قانون اساسی باشد که به شرح آن می پردازیم:

۱- پیمان یا موافقت نامه^{۱۰}

گاهی یک پیمان اتحاد ماهیتاً بین المللی، می تواند نسبت به یک دولت یا حتی صرفاً یک سرزمین (un simple territoire) به منزله قانون اساسی آنها باشد.

الف- انعقاد یک پیمان اتحاد میان چند دولت، ابتدا به ساکن، می تواند امکانپذیر باشد.

۱- یک پیمان اتحاد میان چند دولت، گاهی نه تنها می تواند مؤسس یک دولت باشد بلکه موجب تصویب قانون اساسی آن دولت نیز گردد. قطعاً یک کنفدراسیون به دنبال یک معاهده «نوعاً کنفدرال» (شارل روسو) تشکیل شده است، در حالی که این قانون اساسی است که یک دولت فدرال را ایجاد می کند. در این باره می توانیم به نمونه دول سوئیس، هلند، آمریکا، و آلمان بنگریم.^{۱۱}

با این وجود، معاهده تشکیل دهنده یک کنفدراسیون می تواند دارای جنبه هایی از قانون اساسی باشد. در سوئیس، پیمان فدرال ۷ اوت ۱۸۱۵ که بیشتر شبیه یک قرار داد است تا قانون اساسی، پایه گذار کنفدراسیون سوئیس

^۹ L. DELBEQ, Principes généraux du droit international public, P. 182

^{۱۰} Le pacte

^{۱۱} Ch. ROUSSEAU, t.2, §70 – 85, P. 143 - 200

شد. در آلمان، قرارداد وین مصوب ۹ ژوئن ۱۸۱۵ یک کنفدراسیون ژرمنی را پیش بینی می کند و مبین یک قانون بنیادی (la loi fondamentale) است (ماده ۱۰) و دولتهای عضو کنفدراسیون دارای یک مجلس خواهند بود (ماده ۱۳) همچنین به نظر ژولین لافریر (julien Laferrière)، این کنفدراسیون، به منزله یک رژیم مبتنی بر قانون اساسی «un régime constitutionnel» است.^{۱۲} قانون اساسی مصوب ۱۶ آوریل ۱۸۶۷ کنفدراسیون آلمان شمالی را (تا حدی مانند قبل فدرال) پی ریزی کرد.

یک معاهده می تواند یک قانون اساسی فدرال را بنا نهد. مانند یک تفاهم ناشی از قرارداد که منجر به تصویب قانون اساسی آلمان در تاریخ ۱۶ آوریل ۱۸۷۱ گردید. معاهده ۳۰ نوامبر ۱۹۲۲ میان روسیه، اکراین، روسیه سفید و قفقاز جنوبی [شامل گرجستان، ارمنستان و آذربایجان] موجبات تصویب قانون اساسی شوروی را در تاریخ ۶ ژوئیه ۱۹۲۳ و ۳۰ ژانویه ۱۹۲۴ فراهم کرد.^{۱۳}

توافق ۲۳ آوریل ۱۹۶۴ میان زنگبار و تانگانیکا موجب تصویب قانون اساسی تانزانیا گردید. با این وجود، در آلمان، معاهده ۳۱ اوت ۱۹۹۰ وحدت دو آلمان را در چارچوب قانون اساسی بن، بدون توسل به قانون اساسی نوین و صرفاً به وسیله ماده ۱۳۶ این قانون تحقق بخشید.^{۱۴}

یک معاهده اتحاد، حتی می تواند منجر به تصویب قانون اساسی یک دولت بسیط و یکپارچه (une constitution unitaire) گردد. در یمن دو موافقت نامه ۳۰ نوامبر ۱۹۸۹ عدن و ۲۲ آوریل ۱۹۹۰ صنعاء اتحاد کشور یمن، تدوین امضا و تصویب نهایی قانون اساسی ۲۲ مه ۱۹۹۰ را توسط پارلمان این کشور عملی ساخت.^{۱۵}

^{۱۲} J. LAFFRRIERE, Droit constitutionnel, 2e éd., P. 275

^{۱۳} R. PINTO, Droit constitutionnel, P.197

^{۱۴} NGUYEN QUOC DINH et al ., 6^e ed ., §345

^{۱۵} GOY, AFDI , 1990, P. 260

۲- یک توافق نامه، همچنین می تواند به بخشی از سرزمین یک دولت، قانون اساسی اعطا کند. موافقت نامه دیتون ([Accord de Dayton]) مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۹۶ (ضمیمه چهار موافقت نامه) میان یوگسلاوی، کرواسی و بوسنی، تحت حمایت بین المللی، سبب استقلال و وضع قانون اساسی دولت بوسنی و هرزگوین گردید.^{۱۶}

ب- یک پیمان میان یک دولت و یک ماهیت بدون حاکمیت

این مساله حتی می تواند برای شناسایی این ماهیت و سازماندهی یک خود مختاری نقش ایفا کند. یا درباره یک سرزمین اشغال شده نیز اتفاق بیفتد. به عنوان نمونه در سار، پس از سال ۱۹۴۵، اشغال آن توسط فرانسه و پشتیبانی انگلیس و آمریکا منجر به خود مختاری این منطقه شد. قانون اساسی مصوب ۱۵ دسامبر ۱۹۴۷ صلاحیت های فرانسه را بر این سرزمین حفظ کرده، سپس معاهده ۹ ژانویه ۱۹۴۸ و ۳ مارس ۱۹۵۰ صلاحیت اهالی سار را به رسمیت شناخت^{۱۷}.

درباره فلسطین، توافق نامه ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۵ میان اسرائیل و سازمان مردم فلسطین (l'organisation du peuple Palestinien)، این ماهیت را به رسمیت شناخت و برای فلسطین یک قانون اساسی مردمسالار پیش بینی کرد. این متن توسط شورای فلسطین (le Conseil Palestinien) تصویب و به تایید عرفات رسید.^{۱۸}

استعمارزدایی، موضوع دیگر این بند است. معاهده میان فرانسه و کامبوج مصوب ۸ نوامبر ۱۹۴۹، توافق نامه های میان فرانسه و الجزایر معروف به (Evian) مصوب ۱۸ مارس ۱۹۶۲، سازماندهی موقت قوای عمومی و حتی وضعیت آینده این سرزمین را پیش بینی می کنند.

^{۱۶} NGUYEN QUOC DINH et al., 6^e ed., §207, SOREL, Annuaire français de droit international, N.1 /1995, P. 261

^{۱۷} ROUSSEAU, t. 2, § 215, P. 418 ; - CAVARE, t. 1, P. 447

^{۱۸} BOUCKEL, AFDI, 1995, P. 43

اما باید گفت چنین قراردادهایی، نابرابر (Inégal) بوده، تداعی کننده واگذاری قانون اساسی به صورت یکجانبه است.

۲- اعطای قانون اساسی^{۱۹}

اعطاء، بر عکس، از اراده یک ثالث که دارنده برخی اختیارات حقوقی و یا حتی مادی است، مانند یک یا چند دولت یا سازمان بین مللی ناشی شده، متوجه یک دولت یا سرزمین دیگر می گردد.

الف- اعطای قانون اساسی به یک دولت حاکم می تواند دارای یکی از این سه منشاء زیر باشد:

۱- اعطای قانون اساسی توسط یک دولت به صورت یکجانبه، می تواند به دو گونه صورت پذیرد. یا تحمیلی است مانند سویس که عهد نامه وساطت (L'Acte de Médiation) سال ۱۸۰۸، توسط ناپلئون بر این دولت تحمیل شد. بر آلبانی اشغال شده در سال ۱۹۳۹ در آوریل همین سال، مجلس موسسان توسط دولت اشغالگر، سپس معاهده ۳ ژوئن و بدنبال آن منشور اساسی (une charte constitutionnelle) اعطایی توسط پادشاه ایتالیا در ۴ ژوئن ۱۹۳۹ تحمیل گردید^{۲۰}.

اما اعطای قانون اساسی که به میل یا با اکراه توسط دولت پیشین^{۲۱} صورت می گیرد، نه تنها می تواند سبب استقلال دولت جدید گردد بلکه می تواند آنرا صاحب قانون اساسی نماید. بریتانیا با تصویب قانون استقلال برای هر مستعمره، اختیاراتی موقت نیز برای هر یک از آنها قائل می شد مانند قانون فلسطین مصوب ۱۹۴۸ (le Palestine

^{۱۹} Octroi

^{۲۰} ROUSSEAU, t.2, §58 P.110

^{۲۱} L'Etat prédécesseur

Acte)^{۲۲} . این کشور همچنین برای برخی از مستعمراتش، قانون اساسی تصویب کرد مانند قانون اساسی قبرس مصوب ۱۹۶۰ و قانون اساسی کنیا مصوب ۱۸ آوریل ۱۹۶۳^{۲۳}. اما در این مورد، این، دولت حاکم است که اقتدار قانون اساسی را بر عهده خواهد گرفت.

همچنین، هند، جمهوریت را در این کشور تصویب و ملکه انگلیس را فقط به عنوان رئیس کشورهای همسود (le Commonwealth)، در برابر کنفرانس نخست وزیران این کشورها در سال ۱۹۴۹ به رسمیت شناخت^{۲۴}.

۲- اعطای قانون اساسی همچنین می تواند ناشی از توافق میان دولت های ثالث باشد.

نخست، این موضوع می تواند از توافق میان کشورهای اشغالگر ناشی گردد. متفقین اشغالگر آلمان، در اعلامیه برلین مصوب ۵ ژوئن ۱۹۴۵، خود را به عنوان مرجع ما فوق «L'autorité suprême» شناخته؛ سپس به وسیله توافق نامه لندن مورخ ۴ ژوئن ۱۹۴۷، موجبات تدوین قانون بنیادین بن مصوب ۲۳ مه ۱۹۴۹ را فراهم آوردند^{۲۵}. گاه این قضیه، بویژه می تواند ناشی از موافقت میان دولت های ثالث ذینفع باشد. معاهدات امضا شده در زوریخ مصوب ۱۹ فوریه ۱۹۵۹ میان یونان و ترکیه، تهیه شده توسط انگلیس، حاکی از توافق آنها در باره « ساختار زیر بنائی جمهوری قبرس » بود. جمهوری قبرس نیز این اختیارات مذکور در قانون اساسی را گسترش داد و تغییر و بازنگری آنها را ممنوع اعلام کرد^{۲۶}. استقلال این کشور در تاریخ ۱۶ اوت ۱۹۶۰ اعلام و مورد تضمین و حمایت قرار گرفت^{۲۷}، قانون اساسی آن نیز در همین تاریخ تصویب شد.

در نهایت، اعطای قانون اساسی می تواند ناشی از یک توافق میان دو کشور به صورت یک معاهده انفصال باشد. برابر معاهده فردریکشمام «le Traité de Fredrikshamn» مصوب ۱۷ سپتامبر ۱۸۰۹ میان سوئد و روسیه،

^{۲۲}ROSSEAU, t.3, §345, P.478

^{۲۳}ROSSEAU, t.2, §113, P.262

^{۲۴}ROUSSEAU, t.2, §108, P.253

^{۲۵}ROUSSEAU, t.2, §58, P.195 ; CAVARE, t.1, P.428

^{۲۶} شایان گفتن است که بازنگری در قانون اساسی این کشور منوط به رضایت کشورهای انگلیس، ترکیه و یونان است (ب.ع).

^{۲۷} Rousseau, t.2, §243, P. 447 ; CAVARE, t.1, P.537

فنلاند به روسیه واگذار شد و قبلاً تزار طبق عهد نامه بورگو (L'Acte de Borgo) مصوب ۲۷ مارس ۱۸۰۹^{۲۸} به عنوان قانون اساسی فنلاند^{۲۹}، تضمینات لازم را به مردم فنلاند داده بود و در ضمن می بایستی در این زمینه، قانون اساسی سوئد مصوب ۱۷۷۲ نیز رعایت می گردید^{۲۸}.

۳- اعطای قانون اساسی در نهایت می تواند ناشی از یک سازمان بین المللی و بویژه سازمان ملل متحد باشد. این سازمان همچنین می تواند برای یک دولت جدید قانون اساسی تعیین کند. مجمع عمومی سازمان ملل در تاریخ ۲ دسامبر ۱۹۵۰ فدراسیون اتیوپی واریتره را تحت حاکمیت پادشاه اتیوپی تجویز و عهد نامه فدرال (L'Acte Fédéral) را تصویب کرد که متعاقباً مورد تصویب مجلس اریتره (۱۹۵۱) و مورد تأیید نهایی پادشاه (Négus) اتیوپی در سال ۱۹۵۲ قرار گرفت. این مجمع همچنین در همان روز یک قانون اساسی برای اریتره^{۲۹} پیش بینی کرد که توسط مردم این کشور در ۱۰ ژوئیه ۱۹۵۲ به تصویب رسید^{۳۰}.

این سازمان همچنین می تواند به یک کشور جدید جهت تصویب قانون اساسی آن کمک کند. در نامیبیا نه تنها سازمان ملل طرح استقلال آنرا ریخت بلکه از سال ۱۹۸۲ با معرفی « اصول مربوط به مجلس مؤسسان و قانون اساسی یک نامیبیایی مستقل » قانون اساسی این کشور را تهیه کرد. بنابراین یک مجلس مؤسسان، قانون اساسی این کشور را در ۹ فوریه ۱۹۹۰ تدوین و تصویب نمود. استقلال و قانون اساسی نامیبیا در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۹۰ اعلام و لازم الاجرا گردیدند^{۳۱}.

ب- اعطای قانون اساسی به یک ماهیت بدون حاکمیت^{۳۲}

^{۲۸}ROUSSEAU, t.2,§61,P.217

^{۲۹} اریتره در سال ۱۸۹۰ به استعمار ایتالیا درآمد، در سال ۱۹۴۰ مورد اشغال انگیزی ها قرار گرفت و توسط این کشور اداره گردید و پس از تشکیل فدراسیون با اتیوپی در سال ۱۹۵۲ در نهایت در سال ۱۹۹۳ به دنبال یک همه پرسی، استقلال خود را به دست آورد (ب.ع).

^{۳۰}GOY,AFDI,1993,P.338 - 340

^{۳۱} GOY, AFDI, P.392 - 397

^{۳۲} Une entité non souveraine

به نظر ژلینک (Jellinek) و کاره دومالبرگ (carre de malberg)^{۳۳}، در این موارد به بخشی از سرزمین یک دولت، صرفاً یک خود مختاری یا خودگردانی (self gouvernement) داده می شود.

این اعطاء، بویژه از اراده یک دولت به سود سرزمین وابسته به آن، ناشی می گردد.

ابتداءً این دولت، برخوردار از دولت های وابسته می شود.

همچنین، اگر دولت مورد حمایت، خود مختاری مطابق با قانون اساسی خود را حفظ کند، اغلب به اصلاحات در خواستی دولت حامی تن می دهد. اعلامیه مشترک فرانسه و مراکش موسوم به سل سن کلود (la Celle- saint cloud -) مصوب ۴ نوامبر ۱۹۵۵ اصلاحاتی در پادشاهی مشروطه مراکش به منظور استقلال، پیش بینی کرد^{۳۴}.

امادرباره اعضای کشورهای همسود باید گفت، دیر زمانی است که این کشورها بنابر قوانین مصوب پارلمان لندن (L'Acte du Parlement de Londres) به قانون اساسی دست یافته اند. کانادا در مارس ۱۸۶۷ و ۲۰ دسامبر ۱۹۴۹، استرالیا مصوب ۹ ژوئیه ۱۹۰۰، زلاندنو مصوب ۹ سپتامبر ۱۹۰۹، آفریقای جنوبی مصوب ۲۰ سپتامبر ۱۹۰۹ اما قانون اساسی سرزمین نو^{۳۵} (la Terre- Neuve)، به ابتکار خود این منطقه به وسیله قانون نیوفوندلند (Newfoundland) مصوب ۱۹۳۳، معلق گردید^{۳۶}.

این دولتها، در تاریخ های یاد شده، قانون اساسی شان را نیز به کشورشان باز گردانده اند (Rapatriement de leur constitution). بعلاوه، رژیم سیاسی هند نیز بر طبق قوانین مصوب پارلمان انگلیس در تاریخ های ۱۹۱۵ و ۲۳ دسامبر ۱۹۱۹ و ۴ اوت ۱۹۳۵ تعیین گردید^{۳۷}. اعطاء، همچنین می تواند در تضمین یک خود مختاری

^{۳۳} ROUSSEAU , t. 2, §61, P.119

^{۳۴} COLLIARD, Actualité internationale et diplomatique, t. 2, p. 6

^{۳۵} جزیره ای در شرق کانادا که در سال ۱۹۴۹ به عنوان دهمین ایالت کانادا شناخته شد (ب. ع).

^{۳۶} ROUSSEAU, t.2, §91 – 114, P.214 – 264

^{۳۷} ROUSSEAU, t.2, §104, P.244

وسیع برای یک سرزمین وابسته نقش ایفاء کند بدون اینکه بتوان در این خصوص، از آن به عنوان قانون اساسی جدید یک دولت نام برد. این مساله می تواند در رهایی از قیومیت یک سرزمین نیز اتفاق بیفتد.

در اروپا، قانون اساسی ایسلند^{۳۸} توسط پادشاه دانمارک در تاریخ ۵ ژانویه ۱۸۷۴ اعطاء گردید. و پس از قانون مصوب ۳۰ نوامبر ۱۹۱۸ دانمارک بود که قانون اساسی مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۲۰ ایسلند بوسیله مجلس ایسلند (Alting) به تصویب رسید^{۳۹}.

در قاره آمریکا، قوانین ایالات متحده به قانون اساسی پورتوریکو بویژه در سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۱۷ تحقق بخشیدند. سپس قانون فدرال مصوب ۱۹۵۰ به پورتوریکو تدوین یک قانون اساسی را که در نهایت به تصویب کنگره آمریکا برسد، اجازه داد که آن، همان قانون اساسی مصوب ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۲ است^{۴۰}.

اعطای قانون اساسی همچنین می تواند سبب ترمیم انفصال یک سرزمین گردد و این بار از اراده دولت منتقل الیه (le cessionnaire) ناشی می شود. سرزمین های هنگ کنگ و ماکائو بازگشته به دامن چین، در اجرای معاهدات میان انگلیس، پرتغال و چین، موفق به کسب یک قانون بنیادی مصوب ۳۱ مارس ۱۹۹۳ مجلس خلق چین شدند و پس از رفراندوم محلی به شکل یک «منطقه ویژه اداری» (la Région administrative spéciale) با یک « خود مختاری وسیع» در آمدند^{۴۱}.

۲- اعطای قانون اساسی همچنین می تواند ناشی از توافق میان دولتها و ابتدائاً ناشی از توافق میان دولتهای ثالث درباره یک رژیم بین المللی سازی (un régime d'internationalisation) باشد.

^{۳۲} ایسلند در سال ۱۹۰۳ خود مختار گردید، با قانون ۱ سال ۱۹۱۸ به عنوان یک کشور مستقل (اما با حفظ ریاست کشوری پادشاه دانمارک) شناخته شد و در سال ۱۹۴۴ از دانمارک جدا و در این کشور، جمهوری اعلام گردید (ب. ع).

^{۳۸} ROSSEAU, t.2, §64, P.130

^{۴۰} ROUSSEAU, t. 4, §67, P.82, R. PINTO, Droit constitutionnel, P.135

^{۴۱} GOY, AFDI, 1997, P.277

شهر طنجه^{۴۲} (Tanger) توسط یک موافقت نامه سه جانبه مصوب ۱۸ دسامبر ۱۹۲۳ تبدیل به یک شهر بین المللی شد، سپس دامنه این توافق نامه با ایجاد یک مدیریت بین المللی گسترش یافت و دیوان مشترک [تاسیسی] (le Tribunal mixte) این شهر می توانست قوانین محلی را به علت مغایرت با قانون اساسی ملغی نماید^{۴۳}.

اما، وضعیت برخی سرزمین ها، ناشی از معاهدات صلح و بویژه معاهده ورسای بوده است. در سار^{۴۴}، مواد ۴۵ تا ۵۰ بخصوص ضمیمه (۱۶-۴۰ §) حکومت این سرزمین را تعیین و امر قانونگذاری و قوه مجریه را به یک کمیسیون تعیین شده توسط شورای جامعه ملل محول می کنند (مواد ۱۹ تا ۲۲)^{۴۵}. در دانتزیگ (Dantzig) مواد ۱۰۰ تا ۱۰۸ [معاهده ورسای] و معاهدات مختلف دیگر، وضعیت یک شهر آزاد و سرزمین بین المللی را به آن اعطا کرد و یک قانون اساسی که این سرزمین را با جامعه ملل مرتبط می کرد، بر قرار گردید (بنگرید به بند ۳ بعدی)^{۴۶}.

شهر ممل (Memel) به موجب ماده ۹۹ [معاهده ورسای] به قوای متفق سپرده شد سپس یک کنوانسیون چهار جانبه با حضور لیتوانی در تاریخ ۸ مه ۱۹۲۴ در پاریس امضا گردید که خود مختاری آنرا تحت حمایت جامعه ملل و دیوان دائمی دادگستری بین المللی اعلام کرد و زیر نظر لیتوانی قرار گرفت. در این خصوص یک اختلاف میان مجلس (la Diète) و قوه مجریه درباره امر مطابقت با قانون اساسی به وسیله رای مورخ ۱۱ اوت ۱۹۲۳ دیوان دائمی دادگستری بین المللی حل و فصل شد^{۴۷}.

^{۴۲} بندری در شمال مراکش و در دهانه تنگه جبل الطارق که از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۵۶ (جز هنگام اشغال آن توسط اسپانیا در سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵) شهری بین المللی شناخته شد (ب.ع).

^{۴۳} ROUSSEAU, t.2, §228 – 238, P.431 – 440, CAVARE, t.1, P.445

^{۴۴} یکی از ایالات کنونی آلمان که به موجب معاهده ورسای سال ۱۹۱۹ از آلمان جدا و به مدت پانزده سال اداره آن به جامعه ملل سپرده شد و در سال ۱۹۴۵ به دنبال یک پله بیسیت به آلمان ملحق گردید. در سال ۱۹۴۷ خودمختار ولی از لحاظ اقتصادی زیر نظر فرانسه قرار گرفت اما پس از همه پرسی ۱۹۵۵، در تاریخ ۱۹۵۷ دوباره به آلمان ملحق شد (ب.ع).

^{۴۵} ROUSSEAU, t.2, §212, P.415

^{۴۶} ROUSSEAU, §222, P.424

^{۴۷} ROUSSEAU, t.2, §240, P.441

معاهده صلح پاریس مصوب ۱۰ فوریه ۱۹۴۷ با ایتالیا (ماده ۲۲ و بویژه ضمیمه ۶ آن)، ترسیت (Triest) ^{۴۸} را شهر آزاد، بین المللی و زیر نظر شورای امنیت اعلام کرد و یک قانون اساسی مردمسالار پیش بینی نمود که هرگز تصویب نگردید ^{۴۹}.

همچنین، یک توافق نامه می تواند دولتهای ذینفع (واگذار کننده و منتقل کننده یک سرزمین) را دور هم جمع کند. هنگ کنگ و ماکائو موضوع اعلامیه مشترک انگلیس و چین در تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۴۸ و پرتغال و چین در تاریخ ۱۳ آوریل ۱۹۹۷ بود و بازگشت رژیم منطقه ویژه اداری با یک خود مختاری وسیع و همچنین تحقق قانون بنیادی چین را پیش بینی کرد ^{۵۰}.

۳- اعطای قانون اساسی حتی می تواند از یک سازمان بین المللی ناشی گردد.

قانون اساسی شهر آزاد دانتزیگ ^{۵۱} در اثر توافق با کمیساریای عالی جامعه ملل ^{۵۲} تدوین گردید، توسط جامعه ملل تصویب و در سال ۱۹۲۲ رسماً اعلام گردید. بنابراین، قانون اساسی یاد شده نمی تواند توسط حقوق داخلی این شهر مورد بازنگری و تغییر قرار گیرد. این قانون تحت حمایت جامعه ملل قرار گرفته بود. (ماده ۱۰۳ معاهده ورسای). اجرا و تفسیر آن می تواند مورد نقد جامعه ملل و با نظر مشورتی دیوان دایمی دادگستری بین المللی، مورد بررسی قرار گیرد.

^{۴۸} یکی از بنادر ایتالیا در دریای آدریاتیک که در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ به این کشور واگذار گردید ولی در سال ۱۹۴۵ توسط یوگسلاوی اشغال شده بود (ب.ع).

^{۴۹} ROUSSEAU, t.2, §241, P.444

^{۵۰} GOY, AFDI, 1997, P.271

^{۴۵} دانتزیگ یکی از بنادر کنونی لهستان، در سال ۱۷۹۳ ضمیمه پروس، از سال ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۵ زیر نظر دولت فرانسه و از سال ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۹ از شهرهای پروس غربی بود. در سال ۱۹۱۹ به عنوان شهر آزاد اعلام گردید، الحاق آن به رایش اول در اکتوبر ۱۹۳۹ موجب آغاز جنگ جهانی دوم و در نهایت در سال ۱۹۴۵ به دولت لهستان بازگشت (ب.ع).

^{۵۲} Le Haut Commissaire

دیوان تایید کرده است که این قانون در روابط میان دولتها (بین الدولی) و جامعه ملل، ماهیتی بین المللی خواهد داشت.^{۵۳} همچنین شکایتی در دیوان درباره بی اعتنایی به مقررات معاهده ورسای مطرح شده است. این دعاوی منجر به صدور نظریه مشورتی ۴ فوریه ۱۹۲۳ درباره رفتار اتباع لهستان و نظریه ۴ دسامبر ۱۹۳۵ درباره مطابقت برخی تصویب نامه های دانتزیگ با معاهده ورسای شد.^{۵۴}

46 ROUSSEAU, t. 2, §225 – 227, P.429 - 430

۵۴ RGDIP, 1935, P.437 - 480